



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۸ آبان ۱۴۰۰

مصادف با: ۳ ربیع الثانی ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مسئله ۲۷ - مسأله اول: نظر به زنان ذمی - ادله جواز نظر - دلیل دوم: روایات -

روایت پنجم - اشکال سوم و بررسی آن

جلسه: ۲۶

سال چهارم

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در روایت عباد بن صهیب بود. تقریب استدلال به این روایت و دو اشکالی که به این روایت وارد شده را بیان کردیم؛ یکی اشکال سندی بود که عمدتاً بر پایه ضعف عباد استوار بود که گفتیم یا به دو طریقی که مرحوم آقای حکیم گفته‌اند، یعنی توثیق عام مشکل او حل می‌شود، ایشان از این راه خواست مسأله را حل کند و البته خالی از اشکال نبود. یا به طریقی که مثلاً مرحوم آقای خویی گفته‌اند که توثیق خاص است؛ چون نجاشی او را توثیق کرده است. لذا این مشکل سندی برطرف می‌شود. از نظر دلالی هم یک اشکالی را مرحوم صاحب جواهر به این روایت داشتند که آن را هم بررسی کردیم و نتیجه گرفتیم که این اشکال دلالی وارد نیست.

### اشکال سوم (دلالی)

یک اشکال دیگری نسبت به دلالت این روایت مطرح است که این را هم باید بررسی کنیم. قبلاً گفتیم طبق همان نقل کافی که عمدتاً بر آن هم تکیه شده، بالاخره هم حکم جواز نظر به نساء اهل ذمه بیان شده؛ چون بالاخره عنوان اهل ذمه در آن هست، و هم تعلیلی که در ذیل روایت وارد شده که «لأنهن اذا نهین لاینتهین» (البته در نقل کافی «انهم اذا نهوا لاینتهون» و در نقل صدوق «لأنهن اذا نهین لاینتهین» آمده است)، راجع به این تعلیل اشکالی شده که البته این بحث مهمی است؛ چون همین تعلیل در مسأله دوم مسأله ۲۷ که مربوط به زنان بادیه نشین از مسلمانان است، آنجا هم مطرح شده. حتی این علت در غیر این موارد هم گاهی مورد استناد قرار می‌گیرد؛ یعنی مثلاً الان مواجه هستیم با زنان مسلمانی که بادیه نشین هم نیستند؛ بالاخره در همین شهرها وضع حجاب زنان الان معلوم و مشخص است. برخی تمسک می‌کنند به تعلیلی که در این روایت وجود دارد و می‌گویند اینها هم از مصادیق «اذا نهین لاینتهین» هستند؛ پس به همان ملاکی که در مورد اهل ذمه می‌شود به اینها نگاه کرد - البته بدون تلذذ و شهوت - و به همان ملاکی که به زنان بادیه نشین (ولو موی سر را نمی‌پوشانند و مواضعی از بدن آنها آشکار است) می‌توان نگاه کرد، الان هم در مورد زنانی که اصطلاحاً بادیه نشین محسوب نمی‌شوند، ذمی نیستند و مسلمان هستند و در شهرها زندگی می‌کنند، نظر جایز است. این مسأله و سخن پیرامون این تعلیلی که در این روایت ذکر شده خیلی مهم است. ما فعلاً این اشکال را در خصوص زنان ذمی مطرح می‌کنیم.

اشکال این است که تعلیلی که در این روایت ذکر شده نمی‌تواند جواز نظر به زنان ذمی را ثابت کند و این تعلیل تمام نیست؛ برای اینکه ظاهر تعلیل این است که به آن زنان می‌توان نگاه کرد، چون اگر مورد نهی واقع شوند آن را نمی‌پذیرند و اثری در آنها ندارد. این علتی است که در این روایت ذکر شده است. وقتی چیزی علت قرار می‌گیرد، یعنی حکم دایر مدار علت است؛ با

بودن علت، حکم ثابت است و با انتفاء آن دیگر حکم ثابت نیست. اینجا هم اینطور نیست که همه زنان ذمی اینطور باشند که اگر مورد نهی قرار گیرند نپذیرند؛ بسیار هستند زنان اهل ذمه‌ای که در شهرها ساکن هستند و اگر مورد نهی قرار گیرند می‌پذیرند و رعایت می‌کنند. بنابراین اینکه ما علت جواز نظر را بخواهیم این قرار دهیم، درست نیست. بله، در مورد زنان ذمی که در بیابان هستند و اهل بادیه هستند، آنجا ممکن است بگوییم که آنها نمی‌پذیرند، اما زنان اهل ذمه‌ای که در شهرها زندگی می‌کنند اگر به آنها نهی شود، می‌پذیرند. بنابراین این علت نمی‌تواند در مورد زنان ذمی ثابت کند جواز نظر را.

به علاوه، اشکال دیگری که به دنبال این مطرح می‌شود، این است که اساساً مسأله جواز نظر به زنان ذمی دایرمدار پذیرش یا عدم پذیرش نهی توسط آنها نیست؛ اینطور نیست که جواز نظر مربوط به جایی باشد که نهی را نپذیرند؛ به طور کلی نظر به زنان ذمی جایز است، اعم از اینکه هنگام نهی آن را بپذیرند یا نپذیرند. این مطلب مؤید به روایت سکونی است؛ چون طبق این روایت جواز نظر به زنان ذمی دایرمدار عدم حرمت آنهاست.

بنابراین اشکالی که در دلالت بخشی از روایت بر جواز نظر وارد است، این است که اساساً این تعلیل نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد. چون در کلمات برخی از فقها به هر دو بخش استناد شده است؛ یعنی صریح تعبیر برخی از آقایان این است که روایت عباد به دو فقره‌اش می‌توانیم استناد کنیم برای اثبات جواز نظر. یکی اینکه صریحاً فرموده لا بأس بالنظر الی رءوس اهل تهامة و اعراب و العلوج یا اهل ذمه؛ این خودش صریحاً حکم به جواز نظر کرده است. فقره دیگری که از روایت می‌تواند مورد استناد قرار گیرد، تعلیلی است که اینجا بیان شده است. اما این بخش دوم مورد اشکال قرار گرفته است، و الا در بخش اول اشکالی نیست. پس این هم یک اشکال دلالتی دیگری است که نسبت به این روایت قابل طرح است.

### بررسی اشکال سوم

حالا می‌خواهیم ببینیم آیا واقعاً این تعلیل صرف نظر از ذکر اهل ذمه و علوج، فی نفسه این قابلیت را دارد که مورد استناد قرار گیرد و معنای آن چیست. این خیلی مهم است که نگاه ما درباره این تعلیل و معنایی که از این تعلیل استفاده می‌شود چیست. فرض را بر این می‌گیریم که «لانهن اذا نهین لاینتهین» ظهور در تعلیل دارد؛ یعنی کسی نگفته که این حکمت حکم است. البته ممکن است اینجا یک حرف دیگری که صاحب جواهر گفته، را در اینجا مطرح کنیم. صاحب جواهر اینجا (مخصوصاً این را در بحث از زنان بادیه‌نشین مطرح خواهیم کرد) حرفش این است که خود «لانهن اذا نهین لاینتهین» به تنهایی نمی‌تواند اثبات جواز کند، بلکه این نیاز به یک ضمیمه‌ای دارد که همان مسأله عسر و حرج است؛ یعنی می‌گوید از یک طرف به اینها گفته می‌شود حجاب داشته باشید، نهی می‌شوند از بی‌حجابی ولی آنها نمی‌پذیرند. از طرف دیگر شما اگر بخواهید به واسطه اینکه اینها خودشان را نمی‌پوشانند غضب بصر کنید و در خیابان و کوچه و بازار نروید، موجب عسر و حرج می‌شود. پس در نتیجه شما می‌توانید نگاه کنید. یعنی «لانهن اذا نهین لاینتهین» خودش علت جواز نظر نیست؛ یعنی صاحب جواهر می‌خواهد بگوید به صرف اینکه کسی به حرف گوش نکرد و اثر نپذیرفت و نهی را قبول نکرد، شما نمی‌توانی نگاه کنی. به همین راحتی آن حکم شرعی کنار نمی‌رود؛ صاحب جواهر می‌خواهد بگوید چون آنها گوش نمی‌دهند و از طرفی شما هم نمی‌توانی در خانه بشینی و یا وقتی به خیابان می‌روی چشم‌هایت را ببندی، و این موجب عسر و حرج است، پس يجوز النظر الیهن. همین را در مورد آن گروه دیگر هم، یعنی زنان بادیه‌نشین چه بسا بگویند و مطرح شود.

استاد: مسأله این است که «لانهن اذا نهين لاينتهين» نمی تواند علت جواز نظر باشد؛ ... اشکالی که مستشکل داشت این بود که برای اینکه خیلی ها هستند که گوش می دهند و از این طرف هم جواز نظر مختص به آنهايي که گوش نمی دهند نیست. یعنی چه گوش بدهند و چه گوش ندهند ما می بینیم يجوز النظر اليهن. پس اصل مسأله عدم الحرمة لهن است، نه «لانهن اذا نهين لاينتهين». اینجا الان یک اشکال دیگری مطرح است به یک فقره از روایت؛ همان اشکال صاحب جواهر را هم داریم. حالا می خواهیم بگوییم اساساً چه چیزی اینجا علت قرار گرفته است. آیا اینجا معنایش آن است که اگر اینها اثر بپذیرند لايجوز النظر؟ یعنی این در حقیقت دایرمدار اشخاص است و به حسب اشخاص فرق می کند؟ یعنی بر فرض این را علت بدانیم، این معنایش چیست؟ معنایش این است که شما هر جایی باید اول تذکر بدهید و نهی کنید، یا گوش می دهند یا گوش نمی دهند؛ اگر گوش ندادند پس يجوز لكم النظر؛ اگر گوش دادند مشکلی نیست و آنها خودشان را پوشانده اند و موضوع از بین می رود. آیا معنای «لانهن اذا نهين لاينتهين» این است؟ یعنی در واقع این دایرمدار پذیرش آنهاست یا عدم پذیرش؟ یعنی ملاک اشخاصی هستند که در معرض نظر قرار می گیرند؟ بعید است که منظور این باشد. «لانهن اذا نهين لاينتهين» نمی خواهد بگوید هر فردی از اینها اگر گوش نکرد يجوز النظر و هر فردی که گوش کرد، مشکل حل شده است. اصلاً مبنای این اشکال به تعلیل این است که گمان شده «لانهن اذا نهين لاينتهين» مفهومی اقتضا می کند که اگر پذیرفتند، دیگر نظر به آنها جایز نیست. نه؛ اصلاً معنای «لانهن اذا نهين لاينتهين» چنین نیست؛ یعنی ما این را بر مدار اشخاص نباید تفسیر کنیم؛ نباید شخصی کنیم. اینجا کأن خداوند تبارک و تعالی می خواهد فرماید نوع اینها و غالب اینها این چنین هستند؛ یعنی دارد اخبار می دهد از وضعیت آنها، نه اینکه این را یک امر شخصی کند که هر کسی از اینها اگر نهی را نپذیرفت، لايجوز النظر. نه، معنای «لانهن اذا نهين لاينتهين» اساساً چنین نیست. «لانهن اذا نهين لاينتهين» یعنی کأن امام(ع) می خواهد بفرماید به زنان اهل ذمه و به بادیه نشینان و علوج می شود نگاه کرد؛ چون غالباً اینها آدم هایی هستند که پوشش را رعایت نمی کنند و هر کدام هم به دلیلی. اتفاقاً وجه مشترک اینها آن است که خیلی توجهی به این مسأله ندارند. بادیه نشینان از باب اینکه فرهنگ آنها این چنین است و زندگی آنها این چنین است؛ یا در باغ ها و زمین های کشاورزی کار می کنند، یا در بیابان ها دامداری دارند؛ بالاخره کار و طبع زندگی آنها به گونه ای است که شاید اینکه همه این جهات را برای آنها بخواهیم الزام کنیم، گوش نمی کنند. همین الان در خیلی از روستاها اینطور است؛ یعنی از روی عناد و لجاج نمی خواهند این کار را کنند؛ بلکه زندگی و طبع زندگی آنها اینطور است که یک قسمتی از موها و دست ها و پاها را نمی پوشانند. زنان ذمی هم همین طور؛ درست است ذمی هستند ... آنهايي که بادیه نشین هستند فرقی با مسلمانان از این جهت ندارند؛ آنهايي هم که در شهرها زندگی می کنند بالاخره اصل باور و اعتقاد آنها این چنین است که خیلی خود را نمی پوشانند. اصلش را به این شکل باور ندارند و خودشان را ملزم به این نمی دانند. یعنی در حقیقت اگر این علت قرار گرفته در حقیقت امام(ع) دارد ارشاد به یک واقعیت و حقیقت می کند.

اگر نگاه ما به این فقره از روایت این باشد، دیگر جایی برای آن اشکال باقی نمی ماند؛ آن اشکال را استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله زنجانی کرده اند به این بخش از روایت، ولی به نظر ما این اشکال وارد نیست. چون اینکه امام(ع) اشاره کرده «لانهن اذا نهين لاينتهين»، دارد ارشاد به یک واقعیت و حقیقتی می کند در این مقام و ناظر به نوع اینها و غالب اینهاست و اساساً مدار در

این تعلیل بر اشخاص نیست که بگوییم ملاک، عدم پذیرش نهی است؛ لذا ما تک به تک باید بسنجیم و ببینیم اینها آیا نهی را می پذیرند یا نه. اگر این اشکالی که ایشان فرموده اند در اینجا وارد باشد، لازمه اش این است که ما در همه موارد این را باید بسنجیم. لذا مسأله بر اشخاص استوار نشده تا این اشکال وارد شود که بگوییم چه بسا خیلی ها هستند که نهی را می پذیرند. تفسیری که ایشان از این تعلیل دارد، بله، بعضی ها می پذیرند؛ ما آنجا چه کار کنیم؟ حکم که دایرمدار آنها نشده است. نه، ما می خواهیم عرض کنیم که اساساً این ناظر به اشخاص و اینکه برخی می پذیرند و برخی نمی پذیرند نیست. اینجا به جهت اینکه غالباً این چنین هستند و این نظر به غالب این افراد دارد، یعنی غالب زنان ذمی اینطور هستند، بالاخره هزار هم تذکر بدهید و نهی کنید، باز هم آنگونه که باید خودشان را نمی پوشانند و اصلاً عادت به این ندارند و فرهنگ آنها این نیست. بالاخره موها و بخشی از دست ها و پاهای آنها بیرون است. چون فرهنگ آنها چنین نیست و چون اینطور بار نیامده اند و عادت نکرده اند، لذا غالب زنان ذمی این چنین هستند. بالاخره ما نمی توانیم اینجا تمیز بدهیم که کدام یک پذیرش نهی دارند و کدام ندارند. امام (ع) در حقیقت به حسب نوع اینها این را فرموده است؛ می فرماید چون اینها این چنین هستند و اغلب اگر نهی شوند مورد قبول آنها قرار نمی گیرد، پس يجوز النظر إليهم. لذا به نظر می رسد اشکالی در این تعلیل وجود ندارد.

سؤال:

استاد: مثل آنجایی که حرج پیش می آید؛ شما در آنجا می گوید حرج و مشقت باشد یا ضرر، یک بحثی هست که حرج و ضرر شخصی ملاک است یا نوعی. در یک مواردی می گویند حرج نوعی ملاک است؛ یعنی اینکه برای نوع این حرج باشد، ولو اینکه برای این شخص نباشد؛ اینکه ما ملاک را غلبه این خصوصیت و حالت در اینها قرار دهیم ... این چه اشکالی دارد؟ ما می گوییم ملاک غلبه و نوع است؛ یعنی نوع اینها این چنین هستند و به حسب نوع اینطور هستند که اذاً نهین لاینتهین. چون نوعاً اینطور هستند ... اگر بگوییم بر مدار نوع اینها می چرخد و «لانهن اذاً نهین لاینتهین» ناظر به نوع اینهاست، آن وقت چرا نتواند تعلیل باشد؟ ... شما می خواهید بگویید که «لانهن اذاً نهین لاینتهین» اشاره به همان عدم الحرمة دارد؟ ... یعنی می خواهید بگویید این هم دلیل مستقلی نیست و به همان مسأله عدم الحرمة اشاره می کند؟ یعنی ما دو علت نداریم. شما در واقع می خواهید بگویید «لانهن اذاً نهین لاینتهین» در مورد مسلمانان اشاره می کند به همان عدم الحرمة؛ یعنی وقتی نهی می شوند گوش نمی دهند، یعنی خودشان می خواهند که احترام خودشان را زیر پا بگذارند. ... نادیده گرفتن آن جایز نیست. ... این را در قسمت دوم بحث می کنیم. ... اشکال ایشان این است که خودش ... «لانهن اذاً نهین لاینتهین» یک علت مستقل نیست ... یعنی واقعاً زنان بادیه نشین احترام ندارند؟ ... یعنی شما به طور کلی می خواهید بگویید «لانهن اذاً نهین لاینتهین» علت مستقلی محسوب نمی شود؟ ... پس شما می خواهید بگویید اساساً این علت مستقلی نیست؛ نه در مورد کفار، نه در مورد آنها. در مورد کفار ذاتاً حرمت ندارند به دلیل روایت سکونی و این هم مزید بر علت می شود. در حالی که ظاهر روایت این است که این علت برای همه است. وقتی اهل ذمه و علوج در آن ذکر شده، بگوییم این فقط برای بادیه نشین هاست و شامل اینها نمی شود. ... چرا نقش این را تقلیل دهیم و در حد یک عنوان مشیر قرار دهیم؟ ... من می خواهم عرض کنم که اساساً ... ما می توانیم بگوییم تقدیری است؛ اگر گفته شود نمی پذیرد، باید همین طور قضاوت کرد. ... شما ذهنیت خودتان را نسبت به مسأله عدم احترام زنان ذمی کنار بگذار؛ عدم حرمت را کنار بگذارید؛ آن چیزی است مستقل و در جای خودش؛ روایت های

مهم یکی روایت عباد بن صهیب است و یکی هم روایت سکونی. ... ما با آن معنایی که برای عدم الحرمة کردیم ... عدم الحرمة را گاهی آقایان طوری معنا کرده‌اند که «لانهن کالدواب بالمملوکه»، یعنی عدم الحرمة من ناحية النظر، و الا گفتیم مطلق نیست؛ اینها می‌شوند تفسیر هم؛ عدم الحرمة من ناحية النظر چرا؟ برای اینکه خودشان اینطور خواسته‌اند. ... بر فرض هم بگوییم که معنایش آن است، اینطور نیست که علی‌ای حال باشد؛ شما گفتید چه باشد و چه نباشد آن همیشه هست؛ می‌گویم اینها در حقیقت تفسیر هم هستند؛ اینطور نیست که بود و نبود این فایده نداشته باشد و لغو باشد. عدم الحرمة معنایش آنطور که ما گفتیم یعنی عدم الحرمة من ناحية النظر. این عدم الحرمة را بخواهیم با یک بیان دیگری بگوییم می‌شود «لانهن اذا نهین لاینتهین» خودشان برای خودشان احترام قائل نیستند. بله، به زن نباید نگاه کرد، اصل اولی در مورد نساء عدم جواز النظر است؛ حالا اگر کسی بی توجهی کرد مثل زنان ذمی که حرمتی ندارند به این معنا؛ خودشان این زمینه را باز گذاشته‌اند که به حریم آنها وارد شوند. وقتی هم که نهی می‌شوند گوش نمی‌دهند. این دو تا یک چیز می‌شود. اگر این باشد دیگر مشکلی ندارد و تعلیل هم درست است و این اشکالی که ایشان در اینجا وارد کرده، این اشکال کنار می‌رود. ...

پس «لانهن اذا نهین لاینتهین» یا بگوییم چون غالباً اینطور هستند، یا همان عدم الحرمة است. آن موقع دیگر بین اینها و آنها فرقی نیست. در مورد زنان مسلمان بادیه نشین یک بحثی دارد ... اگر روی این مسأله معطل می‌شویم خیلی مهم است. اینکه ما از این تعلیل چه تفسیری کنیم؟ واقعاً طبق یک تفسیر به هیچ وجه نمی‌توانیم در مورد این وضع فعلی به آن اخذ کنیم، طبق یک تفسیر می‌توانیم اخذ کنیم.

بالاخره به نظر می‌رسد که «لانهن اذا نهین لاینتهین» با آن عدم الحرمة به یک چیز برگردند؛ تفسیر یک حقیقت باشند و هر دو علت واحدی هستند که مسأله جواز نظر را ثابت می‌کند. بنابراین یک چیزی جدای از عدم الحرمة نمی‌شود. این تعلیل هم قابل اخذ است. فعلاً این را داشته باشید و بعد مخصوصاً آن حرف صاحب جواهر در آن بخش را باید بیشتر توجه کنیم. بررسی تفاوت نقل شیخ صدوق و کلینی و تأثیری که در استدلال می‌گذارد را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»